

Autumn and Winter 2025, 2 (4), 149-164.

The Evolution of Muhammad Iqbal Lahori's Poetic Thought from poetry to Criticism of Western Civilization

Abdollah Motevali¹  | Mohammad Hasanbeigi^{✉2}  | Rahman Etezadi³ 

1. Professor, Department of History, Arak University, ARAK, IRAN. E-mail: a.motevaly@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of History, Arak University, ARAK, IRAN. E-mail: mohaamad.beigi@gmail.com
3. Master of Arts in Islamic History, Faculty of Humanities, Arak University, ARAK, IRAN. E-mail: rahmanetezadi7@gmail.com

Article Info

Article type:

Research

Article history:

Received: 31 May 2025

Accepted: 7 August 2025

Published online: 6 March 2026

Keywords:

Muhammad Iqbal Lahori,
Poetry, Intellectual
Evolution, Islamic
Awakening,
Devil's Parliament,

ABSTRACT

Muhammad Iqbal Lahori is one of the most prominent Muslim poets and thinkers of the twentieth century, who considered poetry a means of awakening man and reviving the spiritual and social life of Islamic societies. The evolution of his poetic thought begins with the stage of romantic and lyrical experiences and gradually manifests itself in the form of poems with epistemological, moral and social themes. The present study, based on the analysis of Iqbal's original works, examines how the intellectual and artistic elements in his poetry have changed and shows that Iqbal, in the transition from youth to maturity, has reconstructed his language, imagery and poetic worldview in connection with the intellectual and historical developments of the time. The findings of the study indicate that Iqbal's poetry is initially based on spiritual passion, oriental lyricism and a kind of human optimism; however, with the increase in philosophical reflections and his encounter with the crises of the modern world, his poetry becomes a tool for criticizing the status quo and presenting a new perspective on man and society. Poems such as "The Parliament of the Devil" show that Iqbal, using symbolic language, allegory, and philosophical satire, criticized the moral and identity collapse of contemporary humanity and spoke of the necessity of returning to spiritual and moral values.

Cite this article: Motevali, Abdollah, Hasanbeigi, Mohammad, Etezadi, Rahman. Second. (2025). The Evolution of Muhammad Iqbal Lahori's Poetic Thought from Poetry to Criticism of Western Civilization. *New Researches in the Studies of the History of Islam and Iran*, 2 (4), 149-164.



© The Author(s).

Publisher: Lorestan University.

DOI: <http://doi.org/10.22034/nrihs.2026.2089160.1088>

سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۴)، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، ۱۴۹-۱۶۴.

سیر تحول اندیشه شعری محمد اقبال لاهوری از تغزل تا نقد تمدن غربی

عبدالله متولی^۱ | محمد حسن بیگی^۲ | رحمان اعتضادی^۳

۱. استاد گروه تاریخ، دانشگاه اراک، اراک، ایران. رایانامه: a.motevaly@gmail.com

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اراک، اراک، ایران. رایانامه: mohaamad.beigi@gmail.com

۳. کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، اراک، ایران. رایانامه: rahmanetezadi7@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت:</p> <p>۱۴۰۴/۰۳/۱۰</p> <p>پذیرش نهایی:</p> <p>۱۴۰۴/۰۵/۱۶</p> <p>تاریخ انتشار:</p> <p>۱۴۰۴/۱۲/۱۵</p> <p>کلیدواژه‌ها:</p> <p>محمد اقبال لاهوری، شعر، تحول فکری، بیداری اسلامی، پارلمان ابلیس.</p>	<p>محمد اقبال لاهوری از برجسته‌ترین شاعران و اندیشمندان مسلمان سده بیستم است که شعر را وسیله‌ای برای بیدارسازی انسان و احیای حیات معنوی و اجتماعی جوامع اسلامی می‌دانست. سیر تحول اندیشه شعری او از مرحله تجربه‌های رمانتیک و تغزلی آغاز می‌شود و به تدریج در قالب سروده‌هایی با مضامین معرفتی، اخلاقی و اجتماعی تجلی می‌یابد. پژوهش حاضر با تکیه بر تحلیل آثار اصلی اقبال به بررسی چگونگی دگرگونی عناصر فکری و هنری در شعر او می‌پردازد و نشان می‌دهد که اقبال در گذار از دوره جوانی به پختگی، زبان، تصویرپردازی و جهان‌بینی شعری خود را در پیوند با تحولات فکری و تاریخی زمانه بازسازی کرده است. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که شعر اقبال در مرحله نخست بر شور معنوی، تغزل شرقی و نوعی خوش‌بینی انسانی استوار است؛ اما با افزایش تأملات فلسفی و مواجهه او با بحران‌های جهان مدرن، شعر وی به ابزاری برای نقد وضع موجود و ارائه چشم‌اندازی تازه نسبت به انسان و جامعه بدل می‌شود. سروده‌هایی چون «پارلمان ابلیس» نشان می‌دهد که اقبال با بهره‌گیری از زبان نمادین، تمثیل و طنز فلسفی، به نقد فروپاشی اخلاقی و هویتی بشر معاصر پرداخته و از ضرورت بازگشت به ارزش‌های معنوی و اخلاقی سخن گفته است.</p>

استناد: متولی، عبدالله، حسن بیگی، محمد، اعتضادی، رحمان (۱۴۰۴). سیر تحول اندیشه شعری محمد اقبال لاهوری از تغزل تا نقد تحول غربی. پژوهش‌های نوین در مطالعات تاریخ اسلام و ایران، سال دوم، شماره ۲ (۴)، ۱۴۹-۱۶۴.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

۱. مقدمه

محمد اقبال لاهوری از نامدارترین متفکران و شاعران مسلمان دوره معاصر است که در تاریخ فرهنگ و اندیشه اسلامی جایگاهی یگانه دارد. وی در عصری زیست که از یک سو بحران هویت و سلطه استعماری بر جهان اسلام سنگینی می‌کرد و از سوی دیگر، جامعه مسلمانان هند با ضعف و انفعال روحی درونی دست‌به‌گریبان بود. در چنین فضایی، شعر برای اقبال نه ابزاری صرف برای بیان احساسات شخصی، بلکه وسیله‌ای برای بازسازی درونی انسان و جامعه به شمار می‌رفت.

اقبال از نوجوانی به شعر گرایش داشت و در آغاز، تحت تأثیر استادانی چون داغ دهلوی، غزل‌هایی با مضامین عاشقانه می‌سرود. اما این مرحله زودگذر بود و جای خود را به اندیشه‌ورزی و معنایی عمیق‌تر داد. نقطه عطف زندگی فکری او، تجربه تحصیل در اروپا و مواجهه مستقیم با تمدن غربی بود. او در این سفر نه تنها پیشرفت‌های علمی و صنعتی غرب را از نزدیک دید، بلکه فقر معنوی و تناقض‌های اخلاقی آن را لمس کرد. اقبال دریافت که علم و صنعت بدون ایمان و معنویت نمی‌توانند انسان را به کمال حقیقی برسانند. بازگشت او به هند، بازگشت به خویشتن، به ایمان، و به رسالت اجتماعی اسلام بود.

شعر اقبال از همین مقطع به تدریج از تغزل شخصی به سوی دغدغه‌های جمعی و آرمان‌های انسانی گرایش یافت. او در منظومه‌های خود کوشید میان سنت عرفانی شرق و تفکر عقلانی غرب پیوندی تازه برقرار کند. بدین‌سان، شعرش آمیزه‌ای از عرفان، فلسفه و اخلاق شد؛ آمیزه‌ای که در آن عشق و عقل، فرد و جامعه، ایمان و عمل به وحدت می‌رسند. اقبال با بهره‌گیری از نماد، استعاره و تمثیل، انسان مسلمان را به خودشناسی، عزت نفس و آگاهی تاریخی فرامی‌خواند. در آثاری چون «شکوه»، «جواب شکوه» و

به‌ویژه «پارلمان ابلیس»، او چهره انسان از خودیگانه عصر جدید را ترسیم می‌کند که در دام تمدن مادی گرفتار آمده و از معنویت فاصله گرفته است.

با وجود پژوهش‌های متعدد درباره اقبال، مسئله اصلی که این مقاله به آن می‌پردازد، تبیین فرآیند دگرگونی شعر او در مواجهه با مدرنیته و تمدن غربی است، نه صرفاً توصیف اندیشه‌های وی. از این رو، پرسش محوری پژوهش این است که مواجهه مستقیم اقبال با غرب چگونه موجب تحول در زبان، مضمون و کارکرد شعر او شد و چه نسبتی میان فلسفه «خودی» و نقد تمدن غرب در اندیشه او وجود دارد؟ پاسخ به این پرسش، خلأ نظری موجود - که بیشتر پژوهش‌ها به توصیف اندیشه اقبال بسنده کرده و به نسبت تحول شعر با تحول فکری او نپرداخته‌اند را پر خواهد کرد. بدین ترتیب، مقاله حاضر کوششی در جهت تحلیل انتقادی سیر تحول اندیشه شعری او در بستر تاریخی و فلسفی است. پژوهش حاضر از نظر هدف بنیادی و از نظر ماهیت کیفی است و با روش توصیفی - تحلیلی همراه با تحلیل محتوای کیفی انجام شده است. داده‌های پژوهش، آثار منظوم محمد اقبال لاهوری به زبان‌های فارسی و اردو و برخی نوشته‌های نثر او را شامل می‌شود. اشعار و قطعات مرتبط با تحول اندیشه، نقد تمدن غرب، فلسفه خودی و مضامین سیاسی - اجتماعی به روش نمونه‌گیری گزینش شده‌اند. سعی شده تحلیل در سه سطح دنبال شود: نخست، توصیف و دسته‌بندی مضامین آشکار در دوره‌های مختلف زندگی اقبال؛ دوم، تحلیل مضمونی برای شناسایی الگوهای دگرگونی مفاهیمی چون «عشق»، «خودی» و «غرب»؛ سوم، تفسیر هرمنوتیکی با بهره‌گیری از رویکرد تاریخ‌اندیشه، به منظور فهم نسبت میان تحولات فکری اقبال (از جمله تأثیرپذیری از مولوی، نیچه و برگسون) و دگرذیسی زبان و تصویرپردازی شعری او.

همچنین سعی شده برای افزایش اعتبار، یافته‌ها با نوشته‌های نثر اقبال و پژوهش‌های پیشین مقایسه شده است.

شعر و اندیشه محمد اقبال لاهوری در دهه‌های گذشته موضوع پژوهش‌های متعددی در حوزه‌های ادبی، اجتماعی، عرفانی و فکری بوده است. بیشتر این پژوهش‌ها هرچند به جنبه‌هایی از جهان‌بینی و رسالت فکری او پرداخته‌اند، اما بررسی مستقل و نظام‌مند سیر تحول اندیشه شعری او در یک چارچوب زمانی و تحلیلی یکپارچه، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از جمله مطالعات برجسته، مقاله اخلاقی (۱۳۹۰) با عنوان «بیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال لاهوری» است که با تمرکز بر اشعار فارسی و اردو، جلوه‌های احیاء، استقلال‌طلبی و دعوت به وحدت اسلامی در شعر اقبال را بررسی می‌کند. با وجود ارزشمندی تحلیل‌های ارائه‌شده، این پژوهش عمدتاً به مضمون بیداری اسلامی توجه دارد و تحول تدریجی اندیشه شعری اقبال از دوره تغزلی تا دوران پختگی فکری را بررسی نمی‌کند (اخلاقی، ۱۳۹۰: ۷۰-۹۵). در مقاله‌ای دیگر با عنوان «اسلام، مدرنیته و تجربه دینی با رویکرد به دیدگاه محمد اقبال لاهوری»، قاسم‌پور و خلیلی (۱۳۹۳) رابطه میان معنویت اسلامی و عقلانیت مدرن را از منظر اقبال تحلیل کرده‌اند. این نوشته، بیشتر بر جنبه‌های فلسفی دیدگاه اقبال در حوزه دین و تجربه دینی متمرکز است و توجهی به دگرگونی زبان شعری، شیوه بیان، و تحول مضمون در آثار شعری اقبال ندارد (پورحسن و خلیلی، ۱۳۹۳: صص ۳۱-۴۸). همچنین مقاله «جایگاه قرآن و احادیث در اشعار علامه محمد اقبال لاهوری» نوشته خوشمram و فرامرزنسب (۱۴۰۱)، تأثیر متون مقدس بر ساختار فکری و ادبی شعر اقبال را بررسی کرده و نشان داده چگونه آموزه‌های وحیانی در شکل‌گیری رویکردهای اخلاقی و اجتماعی او نقش دارند. با این حال، این پژوهش به سیر تطور اندیشه شعری اقبال - از مرحله

تجربه‌های تغزلی تا سروده‌های فلسفی، انتقادی و تمدنی - پرداخته است (خوشمram و فرامرزنسب، ۱۴۰۱: صص ۱۳۸-۱۱۷).

مرور این مطالعات بیانگر آن است که پژوهش‌های موجود غالباً بر یک بُعد یا دوره خاص از شعر اقبال تمرکز کرده‌اند: برخی جنبه سیاسی و بیداری اسلامی را برجسته کرده‌اند، برخی به مسائل معرفتی و الهیاتی پرداخته‌اند و بعضی به استفاده اقبال از متن مقدس توجه نشان داده‌اند. اما بررسی جامع و مرحله‌به‌مرحله تحول اندیشه شعری اقبال از نخستین تجربه‌های تغزلی تا سروده‌های انتقادی و تمدنی کمتر به طور مستقل مورد تحلیل قرار گرفته است. از این رو باید گفت این پژوهش نه بر یک مضمون خاص، بلکه بر فرآیند تحول اندیشه شعری اقبال متمرکز است؛ یعنی به جای بررسی بخشی از شعر او، مسیر تغییرات فکری و زیبایی‌شناختی شعر وی را در بستری تاریخی، ادبی و اجتماعی پیگیری می‌کند. این مقاله نشان می‌دهد که چگونه اقبال در دوره‌های مختلف زندگی خود، زبان، مضمون، و رسالت شعرش را بازتعریف کرده و چگونه این تحولات به شکل‌گیری یک منظومه شعری منسجم با پیام‌های اخلاقی و اجتماعی انجامیده است.

۲. پیدایش ذوق شعری و نخستین تجربه‌های ادبی

محمد اقبال لاهوری از همان سال‌های کودکی دلبستگی عمیقی به شعر و بیان موزون داشت. او با صدایی خوش‌آهنگ، داستان‌های منظوم را برای خانواده می‌خواند و همین تجربه‌های آغازین، ذهن او را با موسیقی کلام و ساختار شعر آشنا ساخت. علاقه به خواندن و شنیدن شعر، به تدریج به تمرین در سرودن انجامید؛ اما اقبال در آن دوران نوجوانی چندان از سروده‌های خود راضی نبود و بسیاری از غزل‌های ابتدایی‌اش را پاره می‌کرد. با این حال، همین

آن تجربه‌های اولیه، محیط ادبی زنده و ارتباط با استادان برجسته، مسیر آینده او را در شعر و اندیشه روشن ساخت.

۳. مراحل تطور شعر محمد اقبال لاهوری

با توجه به ویژگی‌های خاص زندگی هنری اقبال، به‌ویژه در حوزه شاعری، می‌توان برای فهم بهتر سیر تحول اندیشه‌ها و اهداف تکاملی او، شعرش را به دوره‌های مختلف تقسیم نمود؛ زیرا اقبال شعر را وسیله‌ای برای بیان افکار، عقاید و اهداف اجتماعی، فلسفی و سیاسی خویش قرار داده است. بر این اساس، پژوهشگران آثار او را در چهار دوره اصلی دسته‌بندی کرده‌اند: دوره اول (تا سال ۱۹۰۵): از آغاز شاعری تا عزیمت به اروپا برای تحصیلات عالی. دوره دوم (۱۹۰۸-۱۹۰۵): اقامت در اروپا. دوره سوم (۱۹۰۸-۱۹۲۴): بازگشت از اروپا تا انتشار بانگ درا. دوره چهارم (۱۹۳۸-۱۹۲۴م) از انتشار بانگ درا تا وفات اقبال.

۱-۳. دوره اول: آغاز شاعری

این دوره را می‌توان دوره جست‌وجو و شکل‌گیری نخستین ویژگی‌های شعری اقبال دانست. در این مرحله، اقبال بیش‌تر به غزل‌سرایی با مضامین عاشقانه و سنتی گرایش داشت و تحت تأثیر مستقیم شاعران کلاسیک فارسی و اردو قرار گرفته بود. شعرهای او در این دوران اغلب جنبه توصیفی و احساسی داشتند و هنوز جنبه اجتماعی، فلسفی و اصلاح‌گرانه که بعدها ویژگی بارز شعر او شد، در آن‌ها به‌طور کامل شکل نگرفته بود. یکی از نمونه‌های اشعار این دوره چنین است:

بمیں اسے دبرلنا نہیں چاہیے تھا، / لیکن اس وعدے میں کیا
حرج تھا؟

آپ کے رسول نے تمام راز کھول دیئے، / میری حکومت کا کیا
قصور تھا؟

ما نباید آن را تکرار می‌کردیم/ اما این قول چه اشکالی داشت؟

کوشش‌های مداوم و روحیه‌ی سخت‌گیرانه، زمینه رشد و تکامل هنری او را فراهم ساخت.

یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری شخصیت ادبی اقبال، حضور در محضر استاد سید میرحسن بود. او با راهنمایی‌های دقیق و نقادانه میرحسن، توانست ضعف‌های اولیه شعر خود را بشناسد و به اصلاح آن‌ها بپردازد. فرزند سید میرحسن در این رابطه نقل می‌کند: «اقبال در نخستین مراحل شاعری، بسیار از رهنمون‌های پدرم بهره برد» (حقانی امردهی، ۱۹۴۰م: ۳۲). اقبال در حضور استاد شعر نمی‌خواند، اما با مشورت او، اشعارش را برای داغ دهلوی - شاعر برجسته عصر ارسال می‌کرد تا نظر و اصلاحات لازم را دریافت کند. چاپ برخی از غزل‌های نوجوانی اقبال در مجلات دهلی نشان می‌دهد که استعداد شعری او از همان آغاز مورد توجه قرار گرفته بود. نمونه‌ای از این اشعار که در آن داغ دهلوی را می‌ستاید، گویای عمق تأثیرپذیری او از این استاد برجسته است. براساس گزارش مجله زبان دهلی، اقبال از سال ۱۸۹۳م به‌عنوان شاگرد داغ شناخته شده و از سال یازدهم تحصیل با او ارتباط شعری داشته است. سر عبدالقادر نیز در مقدمه بانگ درا به این موضوع اشاره می‌کند که اقبال از دوران مدرسه به شعر گرایش داشت و در شهر سیالکوت که محیطی سرشار از شور شعری بود، در مجالس شعرخوانی شرکت می‌کرد. در این مجالس، غزل‌های او توجه اهل ادب را جلب می‌کرد و همین ارتباط‌ها راه را برای پیوند عمیق‌تر او با داغ دهلوی گشود. اقبال برای داغ غزل می‌فرستاد و داغ نیز با دقت آن‌ها را اصلاح می‌کرد. این رابطه که از ۱۸۹۳م تا ۱۸۹۶م ادامه داشت و استوار گردید؛ اقبال نیز همواره به شاگردی داغ افتخار می‌کرد (عبدالقادر، ۱۹۲۴م: ۱۳؛ فاروق، ۱۹۹۶م: ۴۲). این دوره را می‌توان مرحله بنیادین در شکل‌گیری شخصیت شعری اقبال دانست؛ دوره‌ای که در

رسول شما تمام اسرار را فاش کرد / دولت بنده چه مشکلی داشت؟

اقبال در این مرحله دریافت که غزل سنتی برای بیان اندیشه‌های بلندپروازانه و اهداف فلسفی - اجتماعی او کافی نیست. از این رو به سرایش نظم‌هایی همچون «هماله» روی آورد؛ نظمی که در آن نگاه او به وحدت انسان و طبیعت به وضوح آشکار است (اقبال لاهوری، ۱۹۲۴م: ۱۸). افزون بر این، ترجمه‌های برخی اشعار اروپایی و آشنایی با ادبیات غربی در آثار این دوره او انعکاس یافت و سبب گسترش سبک روایی شعرهایش گردید.

۲-۳. دوره دوم: عصر اروپا

این دوره هم‌زمان با اقامت اقبال در اروپا و مواجهه مستقیم او با تمدن غربی است. پیش از آن، شناخت او از غرب صرفاً محدود به مطالعه و گزارش‌های غیرمستقیم بود، اما اکنون با مشاهده نزدیک پیشرفت‌های علمی و صنعتی اروپا و در عین حال بحران‌های اخلاقی و معنوی آن، دگرگونی چشمگیری در افکارش پدید آمد. بازتاب این تجربه به وضوح در اشعار او دیده می‌شود (اقبال لاهوری، ۱۹۱۱م: ۲۷). ویژگی‌های اصلی شعر اقبال در این دوره را می‌توان چنین برشمرد:

۱-۲-۳. انتقال تفکر و نگاه انتقادی

مشاهدات او از رابطه میان تمدن و اخلاق در شعرهایش متجلی شد. در شعری که برای دانشجویان علی‌گره سرود، می‌گوید:

دوسرے لوگوں کا پیغام / الگ ہے، میرا الگ ہے۔

محبت میں مبتلا ہونے والوں / کے بولنے کا انداز مختلف ہوتا ہے۔

پیام دیگران متفاوت است / پیام من متفاوت است،

سبک گفتار دردمندان / عشق متفاوت است (اقبال لاهوری، ۱۹۲۴م: ۶۵).

۲-۳-۲. نقد تمدن غربی

اقبال اگرچه از دستاوردهای علمی اروپا شگفت‌زده بود، اما تمدن غرب را از نظر معنوی تهی می‌دانست. او در شعری هشدار می‌دهد:

طلایی که به آن فکر می‌کنید، ارزشی نخواهد داشت / تمدن شما با خنجر خود را خواهد کشت

۲-۳-۳. توجه به اسلام و بازگشت به معنویت اسلامی

در پرتو مشاهداتش از بحران‌های غرب، اقبال بیش از پیش به اسلام متمایل شد و رسماً از یک شاعر ملی‌گرا به شاعری با رسالت اسلامی تبدیل گردید.

۲-۳-۴. آغاز شعر فارسی

در همین دوران، او سرودن اشعار فارسی را آغاز کرد، زیرا بر این باور بود که زبان فارسی توان بیشتری برای بیان اندیشه‌های فلسفی و عرفانی او دارد.

۳-۳. دوره سوم: بازگشت از اروپا تا انتشار بانگ در

با بازگشت از اروپا، اقبال دچار تحول بنیادین در اندیشه و هنر شد. او دیگر تمدن غرب را راه‌حل مطلق مشکلات مسلمانان نمی‌دانست، بلکه تأکید اصلی خود را بر بازگشت به هویت اسلامی و احیای تفکر دینی قرار داد. ویژگی‌های بارز شعر او در این دوره عبارت‌اند از:

۱-۳-۳. ملیت و هویت اسلامی

اقبال به بررسی عوامل انحطاط مسلمانان و مقایسه آن با پیشرفت‌های غرب پرداخت. او در شعری می‌گوید:

در میان این خدایان جدید / بزرگ‌ترین وطن است

حجابی که متعلق به اوست / کفن دین است (اقبال لاهوری، ۱۹۲۴: ۱۱۷).

۲-۳-۳. تکوین فلسفه «خودی»

در این دوره، اقبال مفهوم بنیادین «خودی» را به‌طور جدی مطرح نمود و آن را کلید بیداری و عزت مسلمانان معرفی کرد.

۳-۳-۳. نقد ناسیونالیسم افراطی

رهبران بسیاری را تحت تأثیر قرار داد (شریعتی، ۱۳۴۹: ۷۸).

۴. بازتاب موسیقی در شعر اقبال لاهوری

محمد اقبال لاهوری افزون بر سرآمدن در عرصه شعر و شاعری، به موسیقی علاقه‌ای درونی و جدی داشت. البته این دلبستگی و آشنایی وی با موسیقی چندان گسترده و حرفه‌ای نبود، اما به گونه‌ای بود که پاسخ‌گوی ذوق هنری و شور باطنی او به‌شمار می‌رفت. اقبال نه تنها از شنیدن موسیقی و نغمه‌های دیگران لذت می‌برد، بلکه در جمع دوستان و محافل صمیمی خویش، گهگاه اشعار خود را با لحنی موسیقایی و آهنگین زمزمه می‌کرد و همین حالت ترنم‌آمیز او دوستان و شنوندگان را شیفته و مجذوب می‌ساخت. گزارش‌ها حاکی است که او از صدایی خوش‌آهنگ و گوش‌نواز برخوردار بود و همین ویژگی سبب می‌شد تا هرگاه در انجمن‌ها و مجالس، دیگران از این توانایی و علاقه او آگاه می‌شدند، با اصرار و خواهش از وی درخواست کنند تا اشعار را به زبان موسیقی و با حالتی آوازی بخواند. به تعبیر خواجه محمددل: «نظم اقبال هر کسی را خواننده ساخت» (صدیقی، ۱۹۷۷م: ۳۰-۳۲). نغمه و آوای خوش اقبال، امری نبود که در بزرگسالی پدید آمده باشد، بلکه ریشه در سال‌های کودکی او داشت. از همان ایام خردسالی، نوای دلنشین او بر حنجره جاری می‌شد و خانواده‌اش را تحت تأثیر قرار می‌داد. او قرآن مجید را در حضور خانواده با صوتی زیبا و آهنگین تلاوت می‌کرد و گاهی قصه‌ها و داستان‌های منظوم را با همان حالت موسیقایی می‌خواند. این تجربه‌های نخستین، همزمان با رشد و پرورش ذهن و ذوق او، سبب شد تا رفته‌رفته آشنایی مناسبی با نت‌ها و نغمه‌های موسیقی پیدا کند. به مرور زمان، این آشنایی در او جدی‌تر شد و به نواختن ساز تار پرداخت. وی مدت‌ها این ساز را نزد خود نگاه داشت و به نواختن آن پرداخت. این دلبستگی چنان بود که تار برای

او دریافت که ناسیونالیسم در شکل افراطی خود می‌تواند موجب تفرقه در میان مسلمانان گردد. از همین رو، در اشعارش آن را نقد و خطراتش را گوشزد کرد (حیات‌خان غوری، ۱۹۸۱م: ۴۴).

۳-۳-۴. نگارش رموز بیخودی

در این اثر که در همین دوره به نگارش درآمد، اقبال نقش امت و وحدت اسلامی را در برابر فردگرایی افراطی تبیین کرد.

۳-۴-۳. دوره چهارم: از انتشار بانگ در تا وفات اقبال

این دوره اوج پختگی فکری و هنری اقبال است. در این مرحله، او جایگاه خویش را به عنوان یک شاعر اصلاح‌گر، رهبر فکری و مصلح اجتماعی تثبیت نمود و شعر را به سلاحی در خدمت بیداری اسلامی بدل ساخت. ویژگی‌های شعر او در این دوره چنین است:

۳-۴-۱. شعرهای بلند و حماسی

سرایش آثاری چون شکوه و جواب شکوه در همین دوره است که به شکایت مسلمانان از وضعیت خود و پاسخ خداوند به آنان می‌پردازد (اقبال لاهوری، ۱۹۲۴م: ۱۹۹).

۳-۴-۲. تکامل مفاهیم فلسفی

اقبال در این دوره فلسفه «خودی» و «بی‌خودی» را تکمیل کرد و نشان داد که تنها با بازگشت به هویت اسلامی و تقویت روحیه خودی، مسلمانان می‌توانند از انحطاط‌رهای یابند.

۳-۴-۳. نقد صریح‌تر استعمار و تمدن غرب

او تمدن غرب را تمدنی صرفاً مادی و فاقد ارزش‌های معنوی دانست و تصریح کرد:

تمدن مغرب اگر چه چشم نواز است/ ولیکن روح آن ز لطف تهی همچو ساز است

۳-۴-۴. بیان آشکار آرمان‌های اسلامی

اقبال در این دوره بیش از پیش بر ضرورت وحدت اسلامی، بازسازی تمدن مسلمانان و بیداری امت اسلام تأکید ورزید. اشعار او الهام‌بخش جنبش‌های فکری و سیاسی گردید و

مدتی جزئی از زندگی روزمره‌ی اقبال شد. با این همه، هنگامی که عزم سفر به اروپا برای ادامه تحصیلات عالی در سر داشت، به ناچار از برخی وسایل شخصی خود دل کند. در همین هنگام، تار محبوب خویش را به دوستی از هموطنان هندو بخشید؛ اما نشانه‌ای از پیوند معنوی خود با موسیقی را همچنان حفظ کرد، زیرا مضراب آن ساز را به‌عنوان یادگار نزد خود نگاه داشت و با خود برد (صدیقی، ۱۹۷۷م: ۳۳).

۵. بازتاب مبانی فلسفه خودی در سیر تجربه‌های شعری اقبال از دوران نوجوانی، به‌ویژه از کلاس نهم و دهم، به سرودن غزل روی آورد. از همان دوره اشعاری باقی مانده است که روحیه جست‌وجوگر او و تلاشش برای یافتن هویت شعری مستقل را نشان می‌دهد. مطالعه آثار بیدل، غالب و دیگران و آشنایی او با موسیقی، درک او را از هماهنگی میان لفظ، وزن و معنا تقویت کرد. این پیوند میان موسیقی و شعر بعدها در شکل‌گیری اندیشه «خودی» نقش مهمی یافت؛ زیرا اقبال در اسرار خودی تأکید می‌کند که «نیروی روح در آهنگ کلام است و خودی زمانی بیدار می‌شود که سخن، زاده عشق و اراده باشد» (اقبال، ۱۳۷۰: ۶۳). شناخت زود هنگام او از موسیقی لفظی شعر، زمینه‌ای شد برای بیان اندیشه‌ای که هم جنبه شهودی داشت و هم جنبه ارادی و سازنده. در سال ۱۸۹۵م دعوت چند همکلاسی او را به محافل شعرخوانی بازار حکیمان بهاتی کشاند؛ فضایی که استعداد شاعرانه‌اش را آشکارتر کرد. یکی از غزل‌هایی که در آن محفل خواند چنین بود:

قطره‌های عرق خجالت من / خداوند گمان کرد که این‌ها
گوهر است
اقبال نه به لکهنه نه به دهلی وابسته‌ام / ما فقط اسیر خم زلف
کمال هستیم

این شعر و تمجیدهایی که پس از آن شنید، او را در مسیر تقویت اعتماد به نفس و یافتن صدای مستقل خود قرار داد.

این اعتماد به نفس، دقیقاً همان چیزی است که اقبال در آثار نظری خود آن را «توانایی نگاهداشتن خویشتن در میان طوفان حوادث» می‌نامد (اقبال، ۱۳۷۰: ۴۲). در همین محافل با فوق و سپس با سر عبدالقادر آشنا شد؛ آشنایی‌هایی که بعدها زمینه‌ساز همکاری‌های ادبی، از جمله مشارکت در بلنگ درآگردید (حنیف‌شاهد، ۱۹۷۲م: ۸۵). گسترده‌تر شدن این محافل و حضور شاعرانی چون مولوی احمدالدین، باعث شد که توان اقبال در بیان مضامین نو و ساختارهای تازه شعری شناخته شود. ماهیت آزادانه این محافل به او اجازه داد با جسارت بیشتری شعر بگوید و از قالب‌های رایج فاصله بگیرد. همین کوشش در تجربه‌گری، با تأکیدی که اقبال در اسرار خودی بر حرکت، پویایی و نفی تقلید دارد، کاملاً هماهنگ است. او می‌گوید: «ایستایی مرگ خودی است و زندگی در حرکت و آفرینش است» (اقبال، ۱۳۷۰: ۳۹).

از سال ۱۸۹۹م دعوت محافل مختلف به اوج رسید و اقبال در انجمن‌های ادبی گوناگون شعر خواند. حضور چهره‌هایی چون حکیم شهبازالدین سبب شد که او به‌عنوان شاعر مردمی شناخته شود. شعرخوانی او معمولاً بی‌صدا و بی‌آواز بود، اما نفوذ کلام و آهنگ نرم صدایش، مخاطبان را جذب می‌کرد. اقبال در این دوره هنوز به معنای فلسفی خودی نرسیده بود، اما ویژگی‌هایی مانند اعتماد به نفس، استقلال در شیوه بیان و پیوند احساس و عقل - که بعدها ستون‌های نظریه خودی شدند - در شعرش قابل مشاهده است. شعرهای نخستین او اگرچه متکی بر سنت غزل‌سرایی قدیم‌اند، اما امضای شخصیتی اقبال در آن‌ها پیدا است: پرداختن به عشق، اما نه صرفاً عشق مجازی؛ بیان حکمت‌های کوتاه و گرایش به مفاهیم اجتماعی. این نکات با اندیشه‌ای که بعدها به صراحت بیان کرد همخوانی دارند؛ جایی که می‌نویسد: «خودی در عشق می‌بالد و عشق، آتش زندگی است؛ پس سخن شاعر باید جان را بیدار کند»

اقبال، ۱۳۷۰: ۷۸). پیش از سفر به انگلستان، اقبال شعری با این مضمون سرود:

ای کلیم ذروه‌ی سینای علم، تو کجا هستی؟ / من زنجیر پنجاب را شکسته آنجا خواهم رسید

این شعر نشان‌دهنده عطش او برای دانش و آزادی فکری است؛ همان مفهومی که در اسرار خودی به عنوان «جستجوی پی‌گیر انسان برای تعالی» تبیین شده است (اقبال، ۱۳۷۰: ۵۵). اقبال در این مرحله، شعر را ابزاری برای واکنش به رخدادهای اجتماعی نیز قرار داد. نمونه روشن آن شعر معروف درباره بنگال است:

مندل، زخم دل بنگال، آخر بو گیظ/ تاج شابی یعنی کلکته
سه دلی آگیا

این شعر فقط گزارش یک واقعه سیاسی نیست؛ بلکه نشان می‌دهد که اقبال از همان آغاز، پیوندی میان شعر و مسئولیت اجتماعی قائل بود. اقبال در اروپا با فلسفه غرب آشنا شد و این آگاهی به تحول سبکی او انجامید. خود او بعدها چنین گفت: «من اعتراف می‌کنم که از هگل، هوبل، گوته، میرزا غالب... بسیار استفاده کرده‌ام» (اقبال، ۱۳۷۲: ۱۰۵/۱).

این آشنایی، او را به سوی شعری سوق داد که در آن فلسفه و زیبایی‌شناسی درهم تنیده‌اند؛ امری که در نظریه خودی نیز دیده می‌شود، جایی که اندیشه و عمل دو رکن اساسی کمال انسان معرفی می‌شوند. از یک سو، اقبال «خودی» را با «عشق» گره می‌زند و آن را «آتش زندگی» می‌نامد که بی‌واسطه به مولوی باز می‌گردد؛ عشقی که به «بی‌خودی» (یعنی حل شدن در امت) می‌انجامد و نه به فردگرایی افراطی. از سوی دیگر، تأکید او بر «حرکت»، «آفرینش مداوم» و «نفی سکون» به وضوح از «نیروی حیاتی» برگسون وام گرفته شده است، چنان که خود اقبال به تأثیرپذیری از فلسفه غرب (هگل، گوته) اعتراف می‌کند. اما تفاوت راهبردی اقبال با نیچه در این است که «اراده معطوف به

قدرت» نیچه، فرد را به سوی خودکامگی می‌برد، در حالی که خودی اقبال در «خدمت به امت» معنا می‌یابد. با این همه، اقبال هیچ‌گاه از سنت شعری فارسی جدا نشد. نفوذ مولوی، حافظ و دیگران در شعر او آشکار است و خود او می‌گوید:

به کام خود دگر آن کهنه می‌ریزد/ پیر رومی را رفیق راه ساز
در غزل‌سرایی، زبور عجم و پیام مشرق، استمرار همین پیوند میان نوگرایی و حفظ ریشه‌های سنتی‌اند. او بر این باور بود که لفظ باید در خدمت معنا باشد و پیچیدگی بیهوده را نمی‌پذیرفت؛ نگرشی که با تأکید او بر صداقت و اصالت خویشتن در اسرار خودی کاملاً هم‌سو است. در مجموع، مسیر شعر اقبال از نوجوانی تا پایان تحصیل، مسیری تکاملی است که از تقلید آغاز می‌شود، اما به استقلال هنری و فردیت می‌رسد و این همان روندی است که بعدها مبنای شکل‌گیری نظریه خودی قرار گرفت: رشد، حرکت، استقلال و شکوفایی انسان در پرتو عشق و آگاهی.

۶. شعر «پارلمان ابلیس»

پارلمان ابلیس از شاهکارهای شعری علامه محمد اقبال لاهوری است که جایگاه ویژه‌ای در مجموعه اندیشه‌های او دارد. در این اثر، ابلیس به‌عنوان نماد نیروهای شر، فساد و انحراف در جهان انسانی معرفی می‌شود و سخنان او به‌مثابه پرده‌برداری از واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی زمانه تعبیر می‌گردد. این شعر، آمیزه‌ای از فلسفه، عرفان و نقد اجتماعی است که اقبال با بهره‌گیری از زبان تمثیل و کنایه، آن را به عرصه‌ای برای طرح پرسش‌های بنیادین در باب ماهیت جامعه‌ی بشری و چالش‌های دینی و اخلاقی آن بدل ساخته است. در حقیقت، «پارلمان ابلیس» صحنه‌ای نمادین است که در آن، ابلیس و یارانش گرد هم می‌آیند تا درباره سرنوشت بشریت و ابزارهای تسلط بر جوامع انسانی به شور و مشورت بپردازند.

اقبال در این شعر، فساد، دنیاپرستی و سلطه‌جویی را نه از زبان مصلحان و پیامبران، بلکه از زبان ابلیس بازگو می‌کند تا مخاطب را به عمق فاجعه آگاه سازد. به همین دلیل، «پارلمان ابلیس» تنها یک اثر ادبی نیست، بلکه متنی فلسفی و اجتماعی است که در قالب استعاره و طنز تلخ، انحطاط بشر را به تصویر می‌کشد. این شعر نشان می‌دهد که چگونه ارزش‌های معنوی و اخلاقی در جهان معاصر قربانی قدرت‌طلبی، منفعت‌جویی و سلطه‌گری شده‌اند. در واقع، ابلیس در این اثر نماد تمامی نظام‌های سیاسی و اجتماعی فاسدی است که بر پایه بی‌عدالتی و استثمار بنا شده‌اند و از همین رو، به ابزاری برای نقد تمدن غرب و اندیشه‌های حاکم بر آن تبدیل می‌شود. علامه اقبال در «پارلمان ابلیس» از مجالس خیالی و تمثیلی استفاده می‌کند تا چهره واقعی سیاست‌های جهانی و تفکرات انحرافی غربی را آشکار سازد. او در این شعر به وضوح نشان می‌دهد که چگونه مفاهیمی مانند دموکراسی و لیبرالیسم که در غرب به‌عنوان اصول تمدنی و پیشرفت معرفی می‌شوند، در عمل چیزی جز پوششی برای استبداد و چپاول ملت‌ها نیستند. در حقیقت، ابلیس و یارانش در این مجلس خیالی به این نتیجه می‌رسند که هیچ نیازی به نگرانی از تحولات جدید جهان نیست، چرا که این مفاهیم به ظاهر نوین نیز در واقع همان ابزارهای کهنه سلطه‌گری در جامه‌ای تازه‌اند.

شعر «پارلمان ابلیس» که در مجموعه‌ی بال جبرئیل در سال ۱۹۳۵م میلادی سروده شده است، نمونه‌ای روشن از نقد فلسفی- اجتماعی اقبال نسبت به تمدن غربی و اندیشه‌های سکولار آن است. او در این اثر با زبانی تند و بی‌پروا به مردم و حکومت‌ها هشدار می‌دهد که بی‌توجهی به اصول اسلامی و انسانی، جوامع را به ورطه گمراهی و نابودی

خواهد کشاند. استفاده از استعاره‌های قوی و تصاویر شاعرانه موجب شده است که «پارلمان ابلیس» به‌عنوان یکی از آثار جاودانه اقبال، همچنان الهام‌بخش متفکران و اندیشمندان مسلمان باشد. اقبال در بخشی از این شعر می‌سراید:

یہ عناصر کا پرانا کھیل یہ دنیائے دون / ساکنان عرش اعظم
کی تمناؤں کا خون

اس کی بربادی پہ آج آمادہ ہے وہ کارساز / جس نے اس کا نام
رکھا تھا جہان کاف و نون
میں نے دکھلایا فرنگی کو ملوکیت کا خواب / میں نے توڑا
مسجد و دیر و کلیسا کا فسوں
میں نے ناداروں کو سکھلایا سبق تقدیر کا / میں نے منعم کو
دیا سرمایہ داری کا جنون
کون کر سکتا ہے اس کی آتش سوزان کو سرد / جس کے
ہنگاموں میں ہو ابلیس کا سوز درون

جس کی شاخیں ہوں ہماری آبیاری سے بلند / کون کر سکتا
ہے اس نخل کہن کو سرنگوں^۱ (Iqbal Lahori, 1993: 539).
ترجمہ شعر پارلمان ابلیس به شرح زیر می‌باشد:
این عناصر کهنه‌بازی‌هاست، این جهان پست و فرومایه/ و
خون آرزوهای ساکنان عرش اعظم است.

امروز آن کارساز برای نابودی‌اش آمادہ است / همان که
نخست این جهان را «کاف و نون» نام نهاد.
من به فرنگی خواب ملوکیت را نمایان ساختم / من افسون
مسجد و دیر و کلیسا را شکستم.

من به بینوایان درس تقدیر آموختم / و به توانگران جنون
سرمایه‌داری بخشیدم.

چه کسی می‌تواند آتش سوزان او را خاموش سازد / آتشی که
در شور و غوغایش، سوز درون ابلیس نهفته است؟

درخت کهن که شاخه‌هایش از آبیاری ما سربلند شده/ کدام دست می‌تواند آن را سرنگون کند؟

آنچه در پژوهش‌های پیشین درباره «پارلمان ابلیس» کمتر دیده شده، توجه به ساختار نمایشی این شعر است. اقبال در این اثر، برخلاف دیگر اشعار خود که اغلب تک‌صدا یا خطابی هستند، از چندصدایی بهره می‌برد. حضور مشاوران متعدد با دیدگاه‌های متفاوت (مشاور اول محافظه‌کار، مشاور دوم نگران از دموکراسی، مشاور سوم نگران از یهود، مشاور چهارم امپریالیست و مشاور پنجم که ابلیس را خطاب قرار می‌دهد) صحنه‌ای را می‌آفریند که بیش از یک قصیده، به نمایشنامه‌ای فلسفی شبیه است. این ساختار گفت‌وگویی، از یک سو متأثر از مجالس مناظره در سنت ادب فارسی (مانند مناظرات خیالی) و از سوی دیگر وام‌دار نمایشنامه‌نویسی اروپایی (به ویژه گوته) است که اقبال در اروپا با آن آشنا شد.

اما اهمیت نظری این ساختار در چیست؟ اقبال با قرار دادن ابلیس و یارانش در مقام «سخن‌گویان اصلی»، در واقع واژگون‌سازی پارادایم اخلاقی سنتی را اجرا می‌کند. در اخلاق کلاسیک، خیر از زبان پیامبران و شر از زبان شیطان بیان می‌شد. اما اقبال شر را از زبان خود شیطان بازگو می‌کند تا نشان دهد که شر در عصر مدرن دیگر «پنهان» نیست، بلکه «علنی» و «سازمان‌یافته» شده است. این همان نکته‌ای است که اقبال در فلسفه «خودی» از آن با عنوان «بحران خودی» یاد می‌کند: زمانی که انسان قدرت تشخیص خیر و شر را از دست می‌دهد، شیطان دیگر نیازی به فریب ندارد؛ می‌تواند صریح سخن بگوید. از این رو، «پارلمان ابلیس» نه تنها نقدی بر تمدن غرب، بلکه هشدار به خود مسلمانان است. وقتی مشاور اول می‌گوید «صوفی و ملا همگی بندگان ملوکیت شده‌اند»، اقبال نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین پیروزی ابلیس نه فساد غرب که دین‌زدگی و انفعال

روحانیون مسلمان است. ابلیس نگران «جهاد» و «شمشیر مومن» است، نه از نماز و حج بی‌روح. بنابراین، راه‌حل اقبال در این شعر، برخلاف خوانش‌های صرفاً سیاسی، نه انقلاب خشونت‌آمیز، بلکه احیای خودی نقاد و آگاه است؛ خودی که فریب نظام ابلیسی (چه در جامه شاهی، چه در جامه جمهوری) را نمی‌خورد. بدین ترتیب، پارلمان ابلیس شعر بحران خودی است و پاسخ آن در خود شعر نیامده، بلکه مخاطب را به سوی «اسرار خودی» و «رموز بی‌خودی» فرامی‌خواند.

۷. بازتاب دیدگاه‌های سیاسی اقبال لاهوری در شعر پارلمان ابلیس

قصیده «پارلمان ابلیس» از برجسته‌ترین اشعار سیاسی و انتقادی علامه اقبال لاهوری است که در آن نویسنده با زبانی استعاری و در قالب گفت‌وگو میان ابلیس و مشاوران او، تحلیل عمیقی از وضعیت سیاسی و فکری جهان معاصر خود ارائه می‌دهد. در این اثر، ابلیس به‌عنوان نماد سلطه‌گران و قدرت‌های استعماری، تنها دغدغه بزرگ خود را در بیداری مسلمانان و بازگشت آنان به شریعت اسلامی می‌بیند. او بارها هشدار می‌دهد که «صد بار مراقب باشید، از شریعتی که پیامبر آورده است (Hoseini, 2017: 579-580). این عبارت بیانگر هراس دشمنان اسلام از احیای دوباره معارف دینی و بازگشت مسلمانان به هویت اصیل خویش است. در این شعر، هر یک از شیاطین حاضر در مجلس، از زاویه‌ای خاص نگرانی‌های سیاسی و اجتماعی خود را مطرح می‌کنند؛ نگرانی از گسترش آزادی‌خواهی و دموکراسی در کشورهای استبدادی، بیم از انقلاب‌های اجتماعی در نظام‌های کمونیستی و ترس قدرت‌های غربی از بازگشت مسلمانان به فرهنگ و شریعت اسلامی. اقبال با این چینش نمادین نشان می‌دهد که نظام‌های جهانی مختلف، هر چند

ظاهراً متفاوت، در یک نقطه مشترک هستند و آن دشمنی با بیداری اسلامی است.

ابلیس به روشنی می‌فهمد که اگر مسلمانان از خواب غفلت برخیزند و اسلام را صرفاً به عبادات فردی محدود نکنند، بلکه به‌عنوان یک نیروی سیاسی و تمدنی زنده به آن بازگردند، می‌توانند ساختارهای سلطه استعماری و استبدادی را در هم بشکنند. در همین راستا، نگرانی اصلی او نه از ایدئولوژی‌های رقیب مانند مارکسیسم است و نه از انقلاب‌های اجتماعی، بلکه از «بازگشت به قرآن و آموزه‌های اصیل اسلامی درباره عدالت، ثروت و فقر» است (Kiernan, 1955: 24). این نگاه اقبال نشان می‌دهد که اسلام برای او نیروی سیاسی- اجتماعی است که می‌تواند بنیان نظم جهانی ناعادلانه را دگرگون سازد.

اقبال همچنین انتقاد می‌کند که بسیاری از مسلمانان دین را تنها در حد انجام نماز، روزه، زکات و حج می‌دانند و نقش اجتماعی و سیاسی اسلام را نادیده گرفته‌اند؛ چنین نگرشی آنان را از درک ماهیت پویای اسلام بازمی‌دارد و زمینه را برای سلطه بیگانگان فراهم می‌سازد (Muhammad, Rustam, Shah, Bacha, 2021). به همین دلیل، ابلیس و یارانش می‌کوشند با تفرقه‌افکنی، دامن‌زدن به اختلافات داخلی، و سرگرم کردن مسلمانان به منافع دنیوی، آنان را از احیای تمدن اسلامی بازدارند. پیام سیاسی اقبال در این قصیده روشن است: تنها خطری که می‌تواند سلطه قدرت‌های استعماری و استبدادی را در هم بشکند، اتحاد مسلمانان بر محور شریعت و بازگشت آنان به اصول بنیادین اسلام است. او در این شعر به مسلمانان، به‌ویژه نسل جوان، هشدار می‌دهد که اگر از غفلت خارج شوند و اسلام را همچون نیروی زنده و تمدن‌ساز دریابند، قادر خواهند بود نظمی نوین مبتنی بر عدالت، استقلال و معنویت ایجاد کنند. از این رو، «پارلمان ابلیس» را باید بیانیه‌ای سیاسی دانست که در آن اقبال خطر

اصلی را نه در مکاتب فکری رقیب، بلکه در بازگشت مسلمانان به هویت اصیل خویش معرفی می‌کند.

۸. نتیجه‌گیری

بررسی سیر تحول اندیشه شعری محمد اقبال لاهوری نشان می‌دهد که شعر او نه محصول ذوق صرف شاعرانه، بلکه بازتابی از یک فرایند عمیق دگرگونی فکری، تجربه تاریخی و جست‌وجوی معنوی است. اقبال از نخستین سال‌های شاعری، هرچند تحت تأثیر سنت غزل فارسی و اردو قرار داشت، اما روح جستجوگر و حساس او به تدریج او را از مرزهای تغزل شخصی عبور داد و در مسیر اندیشه‌ورزی، اصلاح اجتماعی و طرح مبانی فلسفی نوین قرار داد. این مسیر تکاملی در چهار دوره عمده زندگی ادبی او کاملاً مشهود است و هر دوره بخشی از دستگاه فکری و هنری او را شکل داده است.

در دوره نخست، تجربه‌های اولیه شعر بیشتر معطوف به عاطفه، موسیقی کلام و الگوهای سنتی بود؛ اما همین تجربه‌ها، همراه با تربیت ادبی زیر نظر استادانی چون میرحسن و داغ دهلوی، بنیان زبانی و تصویری شعر او را ساخت. مرحله دوم، یعنی دوران اقامت در اروپا، نقطه عطفی در جهان‌بینی اقبال شد؛ تجربه مستقیم مدرنیته، پیشرفت علمی و در عین حال بحران معنویت غرب، او را به بازاندیشی در ماهیت انسان و تمدن کشاند. این تجربه، نگاه انتقادی و فلسفی او را ژرف‌تر کرد و توجهش را به وحدت میان عقلانیت، ایمان و مسئولیت اجتماعی معطوف ساخت. با بازگشت از اروپا، شعر اقبال وارد مرحله‌ای تازه شد؛ مرحله‌ای که در آن مفاهیمی چون «خودی»، «بی‌خودی»، هویت اسلامی، نقد استعمار و بازسازی فکری مسلمانان در محور آثار او قرار گرفت. او دریافت که احیای درونی و آگاهی تاریخی مسلمانان، شرط نخست احیای تمدنی است؛ از این رو شعر را به ابزاری برای بیدارسازی و ایجاد

بے طواف و حج کا ہنگامہ اگر باقی تو کیا/ کند ہو کر رہ گئی
مومن کی تیغ بے نیام

کس کی نو میدی پہ حجت بے یہ فرمان جدید/ بے جہاد اس
دور میں مرد مسلمان پر حرام
ب) دوسرا مشیر

خیر بے سلطانی جمہور کا غوغا کہ شر/ تو جہاں کے تازہ
فقتنوں سے نہیں بے با خبر
ج) پہلا مشیر

ہوں مگر میری جہاں بینی بتاتی بے مجھے جو ملوکیت کا اک
پردہ ہو کیا اس سے خطر/ ہم نے خود شابی کو پہنایا بے
جمہوری لباس/ جب ذرا آدم ہوا بے خود شناس و خود نگر
کاروبار شہر یاری کی حقیقت اور بے/ یہ وجود میر و سلطان
پر نہیں بے منحصر

مجلس ملت ہو یا پرویز کا دربار ہو/ بے وہ سلطان غیر کی
کھیتی پہ ہو جس کی نظر/ تو نے کیا دیکھا نہیں مغرب کا
جمہوری نظام/ چہرہ روشن اندرون چنگیز سے تاریک
د) تیسرا مشیر

روح سلطانی رہے باقی تو پھر کیا اضطراب/ بے مگر کیا اس
یہودی کی شرارت کا جواب
وہ کلیم بے تجلی وہ مسیح بے صلیب/ نیست پیغمبر ولیکن
در بغل دارد کتاب

کیا بتاؤں کیا بے کافر کی نگاہ پردہ سوز/ مشرق و مغرب کی
قوموں کے لیے روز حساب
اس سے بڑھ کر اور کیا ہوگا طبیعت کا فساد/ توڑ دی بندوں
نے آقاؤں کے خیموں کی طناب

ه) چوتھا مشیر
توڑ اس کا رومتہ الکبریٰ کے ایوانوں میں دیکھ/ آل سیزر کو
دکھایا ہم نے پھر سیزر کا خواب
کون بحر روم کی موجوں سے بے لپٹا ہوا/ گاہ بالذچوں صنوبر
گاہ نالد چوں رباب

ن) تیسرا مشیر

روح اعتماد بہ نفس و عزت بدل ساخت. در همین دوره است
کہ اقبال با بهره گیری از زبان نمادین و فلسفی، منظومہ هایی
را خلق کرد کہ از سطح ادبیات فراتر رفته و بہ بیانہ های
فکری تبدیل شدند. در دورہ پایانی، شعر اقبال بہ اوج پختگی
و انسجام می رسد. او با ترکیب تجربہ عرفانی شرق، عقلانیت
مدرن و دغدغہ های اجتماعی، دستگاہ فکری منسجمی ارائه
کرد کہ اساس آن بر ایمان، عمل، حرکت، خلاقیت و احیای
انسان مسلمان استوار است. اشعاری چون «شکوه»، «جواب
شکوه» و «پارلمان ابلیس» نمونہ هایی روشن از توان او در
ترسیم بحران های انسان معاصر و ارائه راهکارهای معنوی و
اخلاقی اند.

در مجموع، تحول اندیشہ شعری اقبال نشان می دهد کہ
شعر در نگاه او نہ صرفاً زیبایی شناسی، بلکہ رسالتی تاریخی
بود؛ رسالتی برای احیای کرامت انسان، بیداری جوامع
اسلامی و ساختن پلی میان سنت و تجدد. بدین سان، شعر
اقبال آیینہ سیر تکامل روح و اندیشہ متفکری است کہ
توانست شعر را بہ زبان رستاخیز فکری یک امت تبدیل کند.

پیوست

الف) پہلا مشیر

اس میں کیا شک ہے کہ محکم ہے یہ ابلیسی نظام/ پختہ تر
اس سے ہوئے خوئے غلامی میں عوام
بے ازل سے ان غریبوں کے مقدر میں سجود/ ان کی فطرت کا
تقاضا ہے نماز بے قیام

آرزو اول تو پیدا ہو نہیں سکتی کہیں/ ہو کہیں پیدا تو مر
جاتی ہے یا رہتی ہے خام
یہ ہماری سعی پیہم کی کرامت ہے کہ آج/ صوفی و ملا
ملوکیت کے بندے ہیں تمام
طبع مشرق کے لیے موزوں یہی افیون تھی/ ورنہ قوالی سے
کچھ کم تر نہیں علم کلام

میں تو اس کی عاقبت بینی کا کچھ قائل نہیں/ جس نے
افرنگی سیاست کو کیا یوں بے حجاب

پانچواں مشیر ابلیس کو مخاطب کر کے / اے ترے سوز نفس
سے کار عالم استوار

تو نے جب چاہا کیا ہر پردگی کو آشکارا/ آب و گل تیری
حرارت سے جہان سوز و ساز

اہلہ جنت تری تعلیم سے دانائے کار/ تجھ سے بڑھ کر فطرت
آدم کا وہ محرم نہیں

سادہ دل بندوں میں جو مشہور ہے پروردگار/ کام تھا جن کا
فقط تقدیس و تسبیح و طواف

تیری غیرت سے ابد تک سر نگوں و شرمسار/ گرچہ ہیں تیرے
مرید افرنگ کے ساحر تمام

اب مجھے ان کی فراست پر نہیں بے اعتبار/ وہ یہودی فتنہ گر
وہ روح مزدک کا بہروز

ہر قبا ہونے کو بے اس کے جنوں سے تار تار/ زاغ دشتی ہو رہا ہے
ہمسر شایین و چرغ

کتنی سرعت سے بدلتا ہے مزاج روزگار/ چھا گئی آشفته ہو کر
وسعت افلاک پر

جس کو نادانی سے ہم سمجھے تھے اک مشت غبار/ فتنہ فردا
کی بیبت کا یہ عالم ہے کہ آج

کانپتے ہیں کوبسار و مرغزار/ میرے آقا وہ جہاں زیر
و زبر ہونے کو ہے

جس جہاں کا ہے فقط تیری سیادت پر مدار (Iqbal Lahori,
1993: 539).

ترجمہ این قسمت از شعر پارلمان ابلیس بہ شرح زیر می
باشد.

الف) مشاور اول

شکی نیست کہ این نظام ابلیسی استوار است/ و بیش از
پیش، خوی بندگی در مردم محکم گردیده است.

از ازل در سرنوشت این بیچارگان، سجود نوشته شده است/ و
اقتضای سرشتشان نمازی است بی قیام.

آرزو اساساً در جایی پدید نمی‌آید/ و اگر ہم سر برآورد، یا
می‌میرد یا ناتمام می‌ماند.

این همه، کرامت کوشش پی‌گیر ماست کہ امروز/ صوفی و
ملا همگی بندگان ملوکیت شده‌اند.

برای طبع مشرق چنین افیونی سزاوار بود / وگرنه علم کلام از
آواز قوالی کمتر نبود.

اگر غوغای طواف و حج باقی است، چه باک/ شمشیر مومن
کند شده و بی‌نیام مانده است.

این فرمان جدید بر نومیدی چه حجت است؟/ کہ در این
روزگار، جہاد بر مرد مسلمان حرام است.

ب) مشاور دوم

این غوغای سلطنتِ جمہور خیر است یا شر؟/ ای ابلیس، تو
از فتنہ‌های نوین جہان بی‌خبری.

ج) مشاور اول

باشد، اما جہان‌بینی من می‌گوید: / اگر جامہ‌ای برای
پوشاندن شاهی باشد، آیا جز این است؟

ما خود بر شاهی جامہ‌ی جمہوریت پوشاندیم/ آنگاہ کہ آدم
اندکی خودآگاہ و خودنگر شد.

حقیقت کار و بار شہریاری چیزی دیگر است / کہ وجودش
تنہا بر میر و سلطان متکی نیست.

خواہ مجلس ملت باشد، خواہ دربار پرویز / آن سلطان است
کہ چشم بہ کشتِ بیگانہ دوخته باشد.

مگر ندیدہ‌ای نظام دموکراسی مغرب را؟/ روشن‌روی، اما
درونش از چنگیز تاریک‌تر است.

د) مشاور سوم

اگر روح سلطانی باقی بماند، چه جای اضطراب است؟/ اما
پاسخ شرارت آن یہودی چه خواهد بود؟

او کلیمی است بی تجلی، مسیحی بی صلیب / پیامبر نیست،
اما کتابی در بغل دارد.

چه گویم از نگاه پرده‌سوز کافر؟ / روز حسابی است برای
ملت‌های مشرق و مغرب.

از این بدتر چه فسادی در طبیعت تواند بود؟ / بندگان،
ریسمان خیمه‌های آقایان را دریده‌اند.

ه) مشاور چهارم

نگاه کن به لرزش ایوان‌های روم بزرگ / ما باز به آل سیزر،
خواب سیزر نشان دادیم.

کدامین است که با امواج دریای روم درآویزد؟ / گاه چون
صنوبر بال گشاید، گاه چون رباب نالد.

ن) مشاور سوم

من به عاقبت‌بینی او باور ندارم / آن‌کس که سیاست فرنگ را
چنین بی حجاب ساخت.

و) مشاور پنجم: خطاب به ابلیس

ای آن‌که از سوزِ نفس تو کارِ عالم استوار است / هرگاه
خواستی، پرده‌پوشی‌ها را آشکار ساختی.

آب و گل، از حرارت تو، جهان‌سوز و ساز شد / و ابله جنت
به آموزش تو دانای کار گردید.

هیچ‌کس از تو محرم‌تر به فطرت آدمی نیست / گرچه در میان
ساده‌دل بندگان، پروردگار مشهور است.

کارشان فقط تقدیس و تسبیح و طواف بود / اما به غیرت تو تا
ابد سرافکنده و شرمسارند.

گرچه همه‌ی ساحران فرنگ مرید تو هستند / دیگر بر فراست
آنان اعتمادی ندارم.

آن یهودی فتنه‌گر، آن روح‌مزدک نو / هر قبایی را از جنون
خویش تار و مار کرده است.

زاغ دشتی برابر شاهین و چرخ گردیده است / و چه شتابی در
دگرگونی مزاج روزگار است!

آشفته بر پهنای افلاک سایه افکنده است / همانی که از
نادانی، مشت غباری پنداشتیم.

فتنه‌ی فردا چنان هیبتی یافته است / که امروز کوه‌ها و
مرغزارها و جویبارها می‌لرزند.

ای آقای من! آن جهان‌زیر و زبر خواهد شد / جهانی که تنها
بر سیادت تو استوار است.

کتابنامه

- اخلاقی، محمدحسن، «بیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال
لاهوری»، فصلنامه سخن جامعه، سال پنجم، شماره ۲، صص ۷۰-۹۵،
۱۳۹۰.

- اخلاقی، محمدحسن، نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز
بی‌خودی، ترجمه و مقدمه محمدحسین مشایخ فریدنی، تهران:
مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.

- اقبال، جاوید، زندگی و افکار علامه محمد اقبال لاهوری، ترجمه
شهیندخت کامران مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

- اقبال لاهوری، محمد، بانگ درا، لاهور: بزم اقبال، ۱۹۲۴م.

- پورحسین، قاسم و مؤگان خلیلی، «اسلام، مدرنیته و تجربه دینی با
رویکرد دبه دیدگاه محمد اقبال لاهوری»، فصلنامه علمی- پژوهشی
اندیشه دینی، شماره ۵۲، صص ۳۱-۴۸، ۱۳۹۳.

- حقانی‌امردهی، یکتا، سیرت اقبال، دهلی: ندیم، ۱۹۴۰م.

- حنیف‌شاهد، محمد، نذر اقبال، لاهور: بزم اقبال، ۱۹۷۲م.

- حیات‌خان غوری، عمر، بررسی تطبیقی اقبال و مودودی، دهلی نو:
ناشران اسلامی مرکزی مکتبه، ۱۹۸۱م.

- خوشمرام، رضا و رضا فرامرزی نسب، «جایگاه قرآن و احادیث در
اشعار علامه محمد اقبال لاهوری»، فصلنامه مطالعات راهبردی علوم
انسانی و اسلامی، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۱۱۷-۱۳۸، ۱۴۰۴.

- شریعتی، علی، اقبال، مصلح قرن اخیر، تهران: حسینیه ارشاد،
۱۳۴۹.

- شیخ، عبدالقادر، دیباچه بانگ درا شامل کلیات اقبال، لاهور: بنیاد
ملی کتاب، ۱۹۲۴م.

- صدیقی، ابواللیث، ملفوظات اقبال، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان،
۱۹۷۷م.

- فاروغ، سیدمحمد. (۱۹۹۶م). شعر میرزا داغ دهلوی. دهلی: مؤسسه
غالب، ۱۹۹۶م.

- Hosein, T. **Iqbal and Materialism: An Assessment**. The Creative Launcher, 2(4). Perception Publishing, 2017.
- Iqbal Lahori, M. **Kulliyate Iqbal**. Delhi: Dawat Offset Printers, 1993.
- Kiernan, V. G. **Poems from Iqbal**. London: John Murray, 1955.
- Muhammad, S., Rustam, R., & Shah Bacha, M, Dramatic Technique in Iqbal's Poetry: A Study of The Devil's Cabinet. *PalArch's Journal of Archaeology of Egypt/ Egyptology*, 2021.